

استاد خلیل الله خلیلی افغانستانی

## آثار باستانی شهر غزنین

در شماره اردی بهشت امسال به مسافرت استاد خلیلی شاعر افغانستانی به ایران اشارت رفت و قطعاتی از آن جناب چاپ شد که مورد کمال قبول و توجه ارباب ذوق و ادب واقع گشت. اینک خطابه ای را که در مشهد مقدس در باره شهر غزنین ایراد فرموده اند درج می کنیم که خوانندگان لذت برند و دریابند که خلیلی در نشر نیز سواره است همچنان که در شعر.

مَنْت خدای راعژ و جلّ به خراسان باز آمدم، بار دیگر دیدار دوستان دست داد از صحبت دانشمندان و صاحبان این سامان بر خوردار شدم؛ چشم به سیماهای نجیب و سبز و فرخنده شما روشن گردید و دریایان یک ماه اقامت در شیراز و خوزستان این نامه مهر و دوستی، با این ختام مشکین بویاشد.

موضوع سخنان من «آثار باستانی شهر تاریخی غزنی» میباشد آن آثاری که بدوره آل ناصر متعلق است، یعنی روزگاری که غزنی مهد علم و مرکز قدرت، و پرورشگاه ذوق بود، شهرستانی که شما نام آن را همیشه در ستون تاریخ، و در خلال اشعار اساتید شعر بیشتر از من مطالعه نموده اید؛ شهری که باشهر شما، با مردم شما، با ادبیات شما، با ذوق و عواطف شما داستانها دارد. اگر بخواهم آن داستانهای دل انگیز را بشما ذکر کنم روزها بیایان کشد و ما همچنان در اول وصف آن خواهیم بود

شهری که حکیم الهی ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی بزرگترین عارف و صاحب دل مشرق آنرا تالی عرش میدانست و از فلک رفیع تر می شمرد و میگفت:

عرش و غزنین به نقش هر دو یک است      لیک غزنین رفیع تر فلک است

چنانکه داستان فروشکوه باستان این شهر، دل انگیز و روح پرور و نشاط آور است؛ شرح آن همه مصیبتها، و ویرانیها و فجایعی که روزگار بر آن آورده سخت جانگناه و طاقت فرسا میباشد. هر وقتی که ما به غزنی میرویم و خرابه های آن شهرستان باستانی را زیارت میکنیم آب در چشم میگردانیم و دل ما میخواهد ذرات خاک را بیویم

و بوسیده بگوئیم :

بسکه خوبان اندرین ویرانه‌ها کم گشته‌اند

اشك میریزم ز چشم و خاك را بو میکنم

و چون گوش بر سکوت آن ویرانه‌های غم‌انگیز و دهشت‌زا می‌نهم بیاد این سخنان نویسنده نوانای و متفکر ، دبیر دیوان رسالت غزنویان ، خواجه ابوالفضل بیهقی می‌اقتیم که میگفت : « همه پبیان آمد چنانکه گفتمی هرگز نبوده‌است ، زمانه و گشت فلک بفرمان ایزد عزّذ کره چنین بسیار کرده است و بسیار خواهد کرد ، و خردمند آنست که به نعمتی و عشوه بی که زمانه دهد فریفته نشود و بر حذر میباشد از باز شدن که سخت زشت ستاند و بی‌محابا

جهانا همانا فسوسی و بازی که بر کس نیایی و با کس نسازی »

حالات آن شهر چنانست که هر کس شبی در آن شهر بروز آورد و در فروغ ماه چشم بر آن اطلال و دمن بکشد چنان می‌پندارد که هنوز بر فراز یکی از آن خرابه‌ها ابوریحان بیرونی بر رصدگاهش نشسته و دیده بر پهنای آسمان دوخته و به نظاره ملکوت سماوات می‌پردازد و رصد می‌بندد .

در آنجا که مناره‌های با عظمت ابراهیم و بهرام شه گردن بسوی آسمان بر افراشته‌اند انسان گمان میکند هنوز از فراز آن منار این صدا بگوش می‌آید :

چرخ اکبر بار گاه را زبید جامع علوم الشریع شاه بهرام شاه را زبید

و آنکس اگر قدمی چند بسوی شبستان محمود گذارد و بر غریب‌آبهای کف‌آلود و غریب‌ونده آن گوش نهد يك باره تکان خواهد خورد زیرا می‌بیند این آبها از دهان دو شیر خشمکین و ارغند سنگی سرازیر میشود که با کلندلیل و نهار مغز آن‌ها از هم پاشیده و با هشت حوادث دندانها یشان فروریخته . و هر گاه چشمش بر تربت یمین الدوله محمود بن سبکتکین بیفتد و بر روی سنگ تربت آن بخواند که این کلمات نقش است . « غفراناً من الله السید الاجل نظام الدین محمود بن سبکتکین » یکباره بر نقش وارونه جهان متأثر خواهد شد ؛ زیرا ابوانی ساکت و هولناک یش نگاه وی مجسم میگردد که « در آن حاجبان باشند و نه سالاران ؛ و نه خواجگان و نه راجگان ؛ نه

آن کلاه‌های چهار ترک و دو شاخ است و نه آن گرزهای زرین و سیمین؛ نه عنصری و نه فرخی، نه غضایری، نه عسجدی که برای تهنیت جشن‌های ظفر، چکامه‌های خویش را بخوانند، نه ابونصر مشکان با نامه سر به مهر حریر سیاه ایستاده و نه خواجه بزرگ در کار کشور رأی می‌دهد.

هر گاه نظری بر خرابه‌های شهر بیفکند خیال میکند شاید در زیر این انبارهای خاک، کوی سیمگران یا زرین‌گران، کوچه سبذباغان یا محله سنخوران بوده، شاید این همانجا باشد که شبها آواز زمزمه‌مردی می‌آمد که باخود میگفت:

مرا دلی است کروگان عشق چندین جای عجب تر از دل من دل نیافریده خدای  
 دل‌م یکی و دران عاشقی گروه گروه تو در جهان چو دل من دل دگر بنمای  
 شگفت و خیره فرومانده‌ام که چندین عشق بیک دل اندر یارب چگونه کیرد جای ۱۴  
 نداند این دل غافل که عشق حادثه‌ایست که کوه آهن با رنج او ندارد پای  
 و چون بر بیابان تأمل کند فروغ زرد و لرزان شمعی نظرش را جلب خواهد کرد  
 که از روزن کنبدی می‌تابد آنجا مزار مردی ژولیده موی و کهن جامه بی آتش نفس  
 است که گفته بود: «بریز بکوری چشم سنائیک شاعر که اگر وی را پیرسند در حشر  
 بیمار گاه ماچه آورده بی ورقی چند عرضه خواهد داد که در آن بر مدح مخلوق پر داختمه  
 و در آنجا به جوی نمی‌خرند.»

این مزار همان مجذوب لای خوار است که گویند بر اثر همین جمله موجز حالت حکیم سنایی دگر گونه شد از حلقه‌قیل و قال و بحث و جدال در خانقاه ارباب حال درآمد. این بیت را صاحب نوقی در دیوار طرف مغرب روی مزار لای خوار با خطی جلی نوشته است:

شاید بحالم بنگرد چشم غبار آلوده ات

ساقی شود چون سر گران بر خاک ریزم جام را

در آن طرف شهر مزار پدر بزرگترین متصوف اسلام علی هجویری مؤلف کشف المحجوب می‌باشد. در دامن کوه روضه سلطان در میدان «افغان شالی» خوشبختانه تربت سبکتکین و سلطان ابراهیم موجود است. سنگ مزار سبکتکین بحال اصلی باقی

مانده و گزند روزگار بر آن تصرف ننموده . باید گفت این شهر است که در ویرانه هر ایوانی علامتی از فروشکوه سلطانی و درپای هر دیواری نشانی از عصا واکلیل شهر یاری پیداست . در سایه هر حصار خرابی آقنابی و در زیر هر بنایی دنیایی نهاده شده سیلاب حوادث در طی قرون متمادی این شهرستان عظیم را در خود فرو برده و جفای خودی و بیگانه بر آن آتش زده است . سردار خشمکین غور جهانسوز بخونخواهی دو شهزاده جوان کاخهایی را - که محمود پی افکنده بود - ویران کرد و گفت :

تا غزنی را زببخ و بن بر نکم      من نه حسین بن حسین حنم

\*\*\*

مصیبتی نشود بیشتر ازین که کسی بدست خویش زنده در متاع خویش شرار سپاه سلجوقیان نیز هر وقت که بنام معاونت به بهرام شاه آمدند بر ویرانی های آن افزودند . غزان که از در مرو شاهجان تا نیشابور و اصفهان ویرانی ها کرده بودند غزنه را نیز بی نصیب نگذاشتند پس از آن مغولان مدایت سوز آدم خوار غزنه را لگد مال سواران خویش گردانیدند «آمدند و کشتند و سوختند و رفتند» . در طی نهمصد سال چندین بار غزنی ویران گردید . آن مدینه العلم لگد کوب حوادث بسیار شومی شد . مسجد عروس الملک صورت در نقاب فنا کشید . کتابخانه توانگر آل ناصر قسمتی سوخت و قسمتی به فیروز کوه انتقال یافت . تنها مزار سنایی و مجذوب لای خوار و سید احمد مگی و خواجه بلغار و امثال ایشان از گزند زمانه بر کنار ماند .

چنانکه اندیشه های آسمانی این طایفه علیّه همواره تسلی گاه مردم بود هر گاه که بر آن شهر مصیبتی وارد میشد مردم از بد حادثه بدانجا پناه میبردند و چون آتش فتنه مشتعل میشد آرامگاه آن درویشان زنده دل روشن ضمیر را مأمن تسلیت خاطر و آرامش روح خود میشمردند و از خاک آن جوانمردان در یوزه همت میکردند اما از آن همه حشمت و جلال محمودیان جز سنگی بر تربت ناصر دین الله و پسرش یمین الدوله اثری بر جا نماند ! آن همه کاخهای پراز شکوه و جلال و عظمت و کبریا با خاک یکسان شد ، بلندیا به پستی ها گرایید ، دیگر از آن کاخ ها چیزی نبود که روزی در شأن آن گفته بودند :

بدر خانه آن بار خدای ملکان  
 هر يك از خوبی چون باغ بهنگام بهار  
 هر يكی همچو عروسی که بیاراید روی  
 خاصه آن کاخ که بر در که اوساخته اند  
 سایبانهاش فرو هشته و کاخ اندر زیر  
 بدل پنجره بر گردش سیمین جوشن  
 بزمگاهست و چو از دور بدو درنگری  
 روز کاران دراز بر فراز خرابه های کاخ فیروزه ، کاخ کهن ، کشک سپید ،

کاخ نو ، بجای آواز کرنا بانگ جغد بگوش می آمد. هزاران شب ستارگان درخشیدند  
 ولی رصد گاه ابو یحان تیره و تار بود . مهرگانها آمدند و رفتند اما سیمرخ غزنه از  
 جا نجنبید؟ و بگفته فرخی دیگر معلوم نشد سیر کجا داشته و کجا پرزده :

نوبهار آمد و سیمرخ بجنبید از جای      تا کجا پرزده امسال و کجا دارد رای  
 اما من گویم : نوبهار آمد و سیمرخ نجنبید از جای !

چندین نوبهار آمد و گذشت مگر زمین غزنی از خر می گشوده آستان و گشاده  
 آسمان شکفته بوستان نشد . در عهد دولت اعلی حضرت پادشاه علم پرور ما که فتنه هافرو  
 نشست و در سایه صلح و امن جهان کشور ما را از کشمکشهای سیاسی فراغی دست داد  
 آبهای تیره روشن شد راه برای تحقیق و مطالعه بر روی ارباب ذوق باز گردید  
 باستانشناسان فرانسوی و ایتالمائی به غزنه التفاتی نمودند و به همکاری جوانان خود ما  
 کاوشهای علمی در غزنه آغاز شد . نخست هفت سال قبل پروفیسور شولم برژی که از شرق  
 شناسان بزرگ فرانسه میباشد و واقعا زندگانی خود را وقف خدمات علمی نموده این  
 کار را در لشکر گاه آغاز کرد یعنی در نزدیکی شهر بست . لشکر گاه عین نقطه ایست  
 که بقول بیهقی : « چون لشکرهای سلطان محمود افزونی گرفت امیر مسعود که در  
 هندسه آیتی بود رضی الله عنه طرح بنای آن را گذاشت » و شاید این همان دشت لکان  
 باشد که فرخی در ضمن يك قصیده از آن ذکر نموده :

اندرین اندیشه بدم کز کنار شهر بست      بانگ آب هیرمند آمد بگوشم نا کهان

منظر عالی شه نمود از بالای دژ کاخ سلطانی پدیدار آمد از دشت لکان  
 کاوشهای باستان شناسان فرانسوی بسیار موفقیانه انجام یافت. مسجدی با ستونهای  
 سنگی از زیر خاک کشف گردید؛ حمامی کوچک هویدا شد و اطافی کشف شد که در  
 دیوارهای آن با کج و خشت پیخته شکل‌های شهزادگان یا حاجیان غزنوی را به اندازه  
 قام طبیعی نقش بسته و آنرا برنگهای مختلف تزیین داده و بخطوط کوفی بسیار درشت  
 و زیبا حاشیه نموده اند! خوشبختانه این مجسمه‌ها چنان سلامت از خاک برآمد که رنگ  
 هاهمه روشن و تازه بود مگر صورت روی آنها که معلوم است مردمی خشک و متعصب  
 آنرا مطموس نموده اند؛ این مجسمه‌ها با دیوار اطاق در کابل بفرقه آثار اسلامی غزنی منتقل  
 شد. قضایه عربی که با خط کوفی در حواشی دیوارها نوشته شده هنوز درست شناخته  
 نشده که از آن کیست. دیوارهای لشکرگاه همه برپا ایستاده و دروازه‌ها بآن اندازه  
 بلند ساخته شده که بآین آنوقت، خوفاً من التشم. علمهای سلطنت بدون آنکه خم  
 گردد بر پشت پیل از آن گذشت بتواند.

پس از کشف لشکرگاه توجی پروفیسور و شخصیت بزرگ علمی ایتالیا متوجه خود  
 غزنه گردید و بسیار فیاضانه باین کار آغاز نمود. اولین نتیجه این حفریات يك بنای  
 كوچك بود نزدیک افغان شالی که تربت سبکتکین در آن نجاست و عین نام محلی میباشد  
 که بیهقی مذکور داشته. بعمق دو متر زیر زمین بام آن پدید آمد و معلوم شد منزل  
 شخصی بوده؛ بسیار دلچسب است که در یکی از اطاق‌های این بنا چند ظرف سفالین  
 بدست آمد در کمال نفاست و نازکی؛ این ظرفها بالعب بسیار زیبا رنگ داده شده بود  
 و بیشتر مایه دلچسبی ما آن گردید که بیت‌هایی از سنایی در اطراف ظرفها با خط  
 کوفی زیبا خوانده شد و صورت بزها و شکار گاهها و گل‌وبر که در آن دیده میشود.  
 سال گذشته در جوار کنبد کوچکی که مردم آنرا از مسعود اول یا مسعود ثانی  
 یا مسعود ثالث میدانند و هنوز بطور قطع درباره کنبد و قبر تحقیق نشده يك بنای نهایت  
 عظیم از زیر خاک بعمق دو و نیم متر بر آورده شد. این بنا مشتمل است بر يك سطح  
 بزرگ که از سنگهای مرمر سفید پوشیده شده و حدس زده میشود که بنا اول بحالت قصر  
 بوده و پس از آن بصورت مسجد و مدرسه درآمده. حجره‌های متعدد كوچك و بزرگ و

يك مسجد شريف در جوار آن دیده میشود که پایه های مسجد بر سنگ مرمرین سپید بوده و پیزاره هایی نیز از چوب داشته و دیوارهای اطراف این سطح بزرگ و پایه های ستونها که در سطح خارج مسجد است همه با کج های بریده و کتیبه های کوفی در نهایت درشتی و زیبایی تزیین گردیده .

در دیوار غربی مسجد جای منبر پدیدار است محراب از سنگ رخام بجای خود مانده و منبر که از چوب بوده از بین رفته است چون علمای ایتالوی و شاگردان باستان شناس خود ما مدرسه را پاک و هموار کردند چشمشان به يك کتاب افتاد که بحال نیم سوخته در پای منبر بود . هنگامی که خبر پیدا شدن کتاب را بمن دادند در کمال شتاب بغزنه رفته در راه تخیلاتی بمن دست میداد تصور میکردم شاید این کتاب بقیمتی از مجلدات بیهقی باشد ، شاید مجلدی از تفسیر امیر خاف باشد ، شاید مقامات ابونصر مشکان باشد .

با کمال تأسف عرض باید کرد که چون قسمتی از اوراق کتاب سوخته بود صلاح ندانستند که به کتاب دست زده شود تا اوراق آن از هم نریزد ؛ کتاب را همچنان محفوظ و مسلم به روما انتقال دادند که بوسیله ادویه و آلات آنرا ترمیم نمایند و دوباره بماباز گردانند . قطع کتاب کلان و اوراق آن نیز متعدد معلوم میشود .

در يك گوشه این مدرسه چند قبر کوچک و بزرگ هم دیده شد که با آجر بر روی آنها آیات مقدسه قرآن را نقش بسته اند . در اصل گنبد که این قصر و مدرسه مربوط بآنست امسال کاوشهای علمی کرده میشود تا پس از بر آوردن کتیبه ها و خواندن آن نتیجه آخرین بدست آید .

در مقابل قصر فیروزه که سلطان محمود در آنجا مدفون است میدان بسیار وسیعی میباشد . بعقیده بنده دشت شاه بهار که در اشعار گویند گان آن عصر در کتاب بیهقی و آداب الحرب والشجاعة از آن مکرر ذکر شده همین جاست .

با من بشابهار بسر برد چاشتگاه  
 ماه من آنکه رشك برد زو دوهفته ماه  
 گفت این فراخ پهنادشت کشاده چیست؟  
 گفتم که عرصه گاه شه بی عدد سپاه

در وسط این دشت پشته طبیعی بسیار بلند و بزرگ بود. چون ازین پشته افق غزنی و آسمان شهر کاملاً نمودار است و آنرا مردم نقاره خانه تپه سردار سلطان میگفتند بنده حدس میزدم رصدگاه ابوریحان در اینجا بوده است زیرا هم آسمان وافق از آنجا روشن و تمام بچشم میآید و هم این کلمه نقاره خانه دلالت باین امر دارد زیرا غالباً ساعات روز و شب را مانند در سرای اناپک شیراز با نقاره و طبلیهای بزرگ اعلام میداشتند. علمای باستان شناس در آنجا کار خود را آغاز کردند ولی تمام این حدسها وارونه ظاهر شد.

شما چه تصور خواهید کرد، چه ظاهر شد؟! مسجد نی؛ قصر نی؛ حصار استواری باز هم نی؛ اینجا یک معبد بسیار نفیس بودایی بود که دوهزار سال قبل از ماوهزار سال قبل از دوره غزویان بوده و تعجب این است که با وصف حمله عرب و با وجود سطوت سلطانی که بتها را در اقصای معبدهای هندوستان نیز آرام نمیمانند مجسمه های این معبد در جوار قصر سلامت مانده و حتماً آن تذهیبها و رنگها که در آنها بکار رفته نیز بحالت اصلی آن موجود است. و معلوم است هنگام حمله عرب ساکنان محل خودشان بتخانهها و بتان خود را بترتیبی پنهان داشته اند که صدمه نینند. در آن معبد بزرگ حتی بخوردانها و شمع دانها نیز موجود است این دومین معبدیست که درین سالهای آخر در کشور ما کشف گردید.

معبد دیگر در طخارستانست در نزدیک شهر بغلان آن طرف هندو کش، در موضعی بنام سرخ کوتل که فرانسویان در آن کار کردند و چندان بزرگ است که در سه سال با وصف تعجیل و فعالیت هنوز ثلثی از آن معبد از خاک بریامده و آن آتشگاه بزرگی است که دوهزار و پانصد سال قبل بنام بگالنگا یاد میشد و شاید کلمه «بغلان» تحریف همان کلمه باشد و این کلمه بلنگه که هنوز در مردم ما بمعنی شراره آتش معمولست از همان ریشه باشد؛ در آن معبد بر روی خرسنگی بزرگ کتیبهیی بسیار مفصل بدست آمد که از هزار کلمه بیشتر است این کتیبه راعکس برداری کردند و بفراسه برده اند و علما بخواندن آن کمال توجه دارند. حروف خوانده شده ولی آن بزبانی مخصوصی است که ناسه چهار ماه قبل معنی آن مفهوم نشده بود و بمقیده علمای فرانسوی کشف جدید



در شعبه زبان از آن پیدا میشود .

بهر حال تحقیقات علمی در غزنی ادامه دارد و امسال بیشتر توسعه مییابد و نظر علما و محققان را بخود جلب نموده دولت مانیز نقشه های مفصلی برای تعمیر و آبادی غزنی طرح نموده ، شهر زیبایی در آنجا آغاز شده و برای تعمیر مزار سلطان محمود و بر آوردن قصر فیروزی و سایر ابنیه و قصر دوره غزنویان بودجه گزاف مقرر گردید و معین شده است که مزار حضرت حکیم سنایی که درین اواخر تعمیری بر آن شده سر از نو تعمیر گردد و چنانچه شایسته مقام والای آن حکیم ارجمند است بزودی این کار بعمل آید . یکی از گنبد های دوره مغولیه که عبد الرزاق یسرعم ظهیر الدین بابر را در آن دفن نموده اند عجاله برای موزیم آثار غزنی تخصیص داده شد : و همین اکنون تعمیر آن ادامه دارد و آثار مکشوفه در آن نهاده میشود .

علمای ایتالوی و مورخان غزنه شناس خود ما جایی را در نزدیک قصر فیروزه یافته اند که در آن سنگهای رخام شکسته بکثرت دیده میشود و کلمات قرآنی بر آن خوانده میشود و تخمین کرده اند که مسجد سلطان در آن جا بوده . این همان مسجد باید باشد که عتبی از آن به تفصیل ذکر نموده و سطح آن از رخام بوده که درز های سنگ باطلا و لاجورد تذهیب و تلجیل شده بود و آنرا عروس الفلک مینامیدند و پس از فتح قنوج تعمیر گردیده بود . چون بر اساس تحقیقات علمی ثابت گردیده که خاک غزنی تا هزار سال مواد را فاسد نمیکند بسیار منتظریم امسال در نتیجه این کاوش کتب و آثار علمی بدست آید .

چند پارچه سنگ از غزنه بدست آمد که مربوط بکاخ های غزنی بوده هنرهایی که در دوروی این سنگ ها بکار برده شده چشم از دیدن آن خیره میشود مخصوصاً يك پارچه سنگ که بر آن از طوطی تاشیر صورت چندین حیوان به استادی و تردستی تمام نقش گردیده ، دروازه يك مسجد که از بناهای دوره علاء الدین غوریست و کتیبه آن واضح است . دروازه تربت خود سلطان را انگلیس ها در حملات اخیر خود به هندوستان منتقل کردند که اکنون در آگره میباشد و من خود دیده ام .

در بر تو این توجهات و انکشافات در شصت کیلومتری غزنی يك حصار کهن مکشوف

کردید که مردم محل آنرا نای قلعه مینامند این نای قلعه بر فراز پشته‌یی بلند است که از يك پارچه سنگ عظیم تشکیل یافته و سمج‌ها یعنی مغاره‌های متعدد دارد که بعضی از آن مغارات و كهوف در نهایت بلندی و استواری میباشد. راه حصار نیز در کمال صعوبت است. حوض و حمام سنگی نیز در آن دیده میشود. از کلمه نای قلعه و از وجود این سمج‌ها حدس میزنیم که این همان حصار نای میباشد که مسعود سعد سلمان شاعر بلند مقام غزنی سالهای زندان خود را در آن گذرانیده و چون مردم محل از آن سمج استفاده کرده‌اند سقف‌ها و دیوارهای آن دود اندود گردیده؛ امسال مقرر است که هیئتی برود و آنرا تخلیه و تطهیر نماید شاید در دیوار آن سمج‌ها کلمات یا نقوشی دیده شود که استدلال تاریخی بر آن بنا یابد.

در این اواخر يك كتاب خانه در غزنه تاسیس نموده‌اند، تامتون خطی که در غزنی بدست آید در آن گذاشته شود.

خوشبختانه يك نسخه مخلوط از آثار حکیم ابوالمجد سنائی بدست آمد که غالباً نزدیک به عصر خودوی نوشته شده. رسم الخط و کاغذ و همه علامات بر قدمت این نسخه دالست. جز حرف‌های دال که همان دال نوشته شده نه زال و معلوم شد از قول المعجم که در هرات و غزنه در آن ایام نیز دال‌های مهمله را بدون نقطه می‌نوشتند. از این کتاب دوسه نکته مهم کشف گردید. یکی تاریخ احضار حکیم بدر بار بهرام شاه که دیگر جادیده‌نشده. ثانیاً تاریخ وفات حکیم که پنصد و بیست و نه نگاشته شده و در تحقیقات جناب فاضل دانشمند مدرس رضوی نیز اشاراتی باین تاریخ شده ثالثاً بیست و يك غزل از حکیم که در سایر نسخ نبوده و اولین کسی که ملتفت باین غزلهاشده. و منتظر پیداشدن آن بود جناب فاضل دانشمند مدرس رضوی شما بودند و این غزل‌ها کاملاً و تماماً درین نسخه موجود میباشد. رابعاً اختلافی است که در مقدمه منشور کلیات و حدیقه با سایر مقدمات بمشاهده میرسد. این عاجز در این باره رسالتی نگاشته است اما وزارت معارف ما اراده دارد این کتاب را امسال عکس برداری و طبع نماید.

ما منتظریم توفیق نصیب گردد که تحقیقات و تتبعات علمی و باستان شناسان در غزنی انجام شود و آن تحقیق‌ها در رسایل و کتب طبع و نشر شود و آن رسایل و

کتاب رادر حلقه های علمی برادران دانشمند و محقق ایرانی خود بفرستیم تا چنانچه ما از تحقیق و تتبع شما در مورد آثار و عظمت باستانی ایران مستفید میشویم این کتاب مانیز در روشنایی علم و فرهنگ درباره آثار کشور همسایه و دوست شما مورد مطالعه قرار یابد. خاصه در مورد افکار و آثار آن حکمای آلهی و متفکران بشری چون سنائی غزنوی و سعدی شیرازی و مولینای بلخی و حافظ که برای علم حق زبانی خاص و مکانی خاص قرار نمیدادند و در جهانی پر از صداقت و مهربانی و وفا و عشق و ذوق بسر میبردند.

جان گرگان و سگان از هم جداست	متحد جانهای شیران خداست
صد هزاران ترجماق خیزد ز دل	غیر نطق و غیر ایما و سجیل
پس زبان همدمی خود دیگر است	همدمی از همزبانی بهتر است

پایان



بس است...

ای دل مگرد این همه کرد هنر ، بس است !  
 سودای خنام پختی و دیدی زبان بسی  
 با خاکبان بساز و بر اوج فلک متاز  
 مرغ هوا گرفته فتد دور از آشیان  
 عشق هنر به وادی نومیدیت کشاند  
 گفتم مگر به خرمن هستی شرر زنی ،  
 می خواستم که فلک فلک واژگون کنی ،  
 در انتظار صبح صفا ترسمت چو شمع  
 ذوق و هنر بکسار نیاید در این دیار  
 حب وطن مجوی و حدیث وطن مگویی

دامن ذوق و حال رها کن ، دگر بس است !  
 در آرزوی سود - خدا را - ضرر بس است !  
 پروازت ای شکسته بغم بال و پر بس است !  
 ای دل هوا مگیر ازین بیشتر ، بس است !  
 جزغم چه حاصلت شد ازین رهگذر؟ بس است !  
 ای آه سینه سوز نبودت اثر ، بس است !  
 ای اشک دیده سای نداری هنر ، بس است !  
 شب را تمام سوزی و ناید سحر ، بس است !  
 خواهی به کام و نام رسی سیم وزر بس است !  
 ای دل دلیل راه تو عزم سفر بس است !

بالم و بال من شد و ذوقم بالای جان  
 شعر ترم فکنده به جام شرر ، بس است !